

Security Outcome of the Conflict between Tradition and Modernism in Afghanistan

Mokhtar Rahimi¹ & Mohsen Eslami²

DOI: [10.48308/piaj.2025.237865.1618](https://doi.org/10.48308/piaj.2025.237865.1618) Received: 2024/12/9 Accepted: 2025/3/21

Original Article

Extended Abstract

Introduction: From a macro perspective, the process of state and nation-building in Afghanistan has historically faced significant challenges, particularly due to the country's ethnic and religious diversity. Civil wars and foreign interventions have further complicated this process, preventing the establishment of sustainable security. Afghan society is marked by deep complexities—social, economic, political, as well as ideological and cultural. These complexities have been exacerbated by the country's diverse cultural, ethnic, and religious composition. The introduction of modernity—manifested in the form of new technologies, ideologies, and social structures—has created friction with traditional values and norms. As a result, the conflict between traditionalist and modernist forces within various social groups has intensified, making social management increasingly difficult. This article analyzes Afghan security from both intellectual and social perspectives. It seeks to answer the question: What have been the consequences of the conflict between tradition and modernity in Afghan society over the past century, and how has this conflict affected national security? In response, the article proposes the following hypothesis: Since the era of Amanullah Khan, the introduction of modern civilization into Afghanistan has led to a growing ideological divide. This divide has contributed to the rise of fundamentalism, resulting from the destructive conflict between traditionalist and modernist forces.

Methods: This research is developmental in its objective and employs a qualitative research methodology, specifically document analysis. The primary data collection meth-

1. PhD candidate in International Relations, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. mokhtar.rahimi@modares.ac.ir

2. Associate Professor, Department of International Relations, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. (Corresponding Author). eslami.m@modares.ac.ir



Copyright: © 2025 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

od involves secondary source analysis and whistleblowing reports.

Results and Discussion: The data reveal that ideological conflicts between conservative and reformist forces in Afghanistan, dating back to the early 20th century, have consistently hindered development and social stability, despite generating some waves of transformation. The ongoing theoretical and practical conflict between these two intellectual streams has weakened the state and nation-building processes, obstructing the formation of a unified national identity. As a result, Afghanistan remains a country fraught with internal tensions and persistent security threats. On one side, traditionalist forces aim to preserve and reinforce ethnic and religious identities. On the other, modernist groups strive to integrate global values into the country's socio-political framework. This identity-based dialectic has deepened social crises and increased tensions, ultimately reducing the effectiveness of the Afghan state and exacerbating societal divisions. The consequences of this dynamic are evident across different geographical and political levels, most notably in the empowerment of radical and fundamentalist groups.

Conclusion: The conflict between tradition and modernism is likely to persist in Afghanistan's future. This ongoing tension risks further destabilizing the country, as divergent groups—each with their own values and worldviews—struggle to forge a shared national identity. These unresolved divisions create fertile ground for radical and fundamentalist factions to exploit unrest and expand their influence. Furthermore, the entrenched resistance of traditionalist groups to modern reform may continue to impede social and economic development. This resistance, in turn, undermines efforts toward progress and threatens national security. As such, the unresolved conflict between traditional and modern forces could expose Afghanistan to increasing security risks, including a resurgence of terrorist activity and a rise in internal instability.

Keywords: Security, Afghan society, ideological divide, tradition, modernism.

Citation: Rahimi, Mokhtar & Eslami, Mohsen. 2025. Security Outcome of the Conflict between Tradition and Modernism in Afghanistan, Political and International Approaches, Spring, Vol 17, No 1, PP 48-71.



برایند امنیتی نزاع سنت و مدرنیسم در افغانستان

مختار رحیمی^۱ و محسن اسلامی^۲

DOI: [10.48308/piaj.2025.237865.1618](https://doi.org/10.48308/piaj.2025.237865.1618)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱/۱

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: با نگاه کلان، فرایند دولت-ملت‌سازی در افغانستان به عنوان یک چالش تاریخی، در پی تنوع گسترده قومی و مذهبی، دوران پرتنش از جنگ‌های داخلی و مداخلات خارجی را پشت سر گذاشته است. این مشکلات ساختاری مانع تامین امنیت پایدار در این کشور شده‌اند. از سوی دیگر، جامعه افغانستان از جنبه‌های مختلف، اعم از اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و همچنین باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های ذهنی، پیچیدگی‌های زیادی را تجربه می‌کند. این پیچیدگی‌ها به دلیل تنوع فرهنگی، قومی و مذهبی در جامعه افغانستان بیشتر شده است. ورود مظاهر مدرنیته، نظیر فناوری‌های نوین، ایدئولوژی‌های جدید و ساختارهای اجتماعی مدرن، منجر به بروز مسائلی در هماهنگی این تحولات با ارزش‌ها و هنجارهای سنتی جامعه گردیده است. به طور کلی، این تحولات باعث شدت گرفتن امواج نزاع‌آمیز سنت‌گرایان و مدرن‌گرایان در میان گروه‌ها و اقشار مختلف جامعه افغانستان شده و مدیریت آن را پیچیده‌تر کرده است. این مقاله به تحلیل امنیت افغانستان از دیدگاه فکری و اجتماعی می‌پردازد و براین اساس، نوشتار حاضر درصدد پاسخگویی به این سوال است که نزاع سنت و مدرنیته در جامعه افغانستان در قرون اخیر چه پیامدهای در پی داشته و چگونه بر امنیت افغانستان تأثیرگذار بوده است؟ در پاسخ، این فرضیه مطرح می‌شود که با ورود جلوه‌های تمدن مدرن به افغانستان به‌ویژه از عصر امان‌الله خان، تدریجاً این جامعه دچار شکاف ایدئولوژیک گردیده و بر اثر کشاکش مخرب نیروهای مدرنیست و سنت‌گرا، بنیادگرایی فربه شده است. **روش‌ها:** این تحقیق از حیث هدف، توسعه‌ای بوده و روش پژوهش، کیفی و از نوع تحلیل اسنادی و ابزار تجمیع اطلاعات در آن، فیش‌برداری است.

یافته‌ها: داده‌ها حاکی از آن است که تعارضات ایدئولوژیک میان نیروهای محافظه‌کار و اصلاح‌طلب در افغانستان

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. mokhtar.rahimi@modares.ac.ir

۲. دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) - esla-mi.m@modares.ac.ir



از اوایل قرن بیستم تاکنون، ضمن ایجاد امواج دگرگون کننده، به طور پیوسته بر فرآیند توسعه و ثبات اجتماعی کشور اثرات منفی گذاشته است. این تضاد نظری و عملی میان دو جریان فکری، فرایند دولت-ملت سازی که هدف آن ایجاد هویت ملی یکپارچه بود، تضعیف کرده و در نتیجه، افغانستان به محیطی مملو از تنش های داخلی و تهدیدات امنیتی تبدیل شده است. از یک سو، نیروهای سنتی در تلاش برای حفظ و تقویت هویت های قومی و مذهبی خود هستند و از سوی دیگر، نیروهای مدرن گرا به دنبال پیاده سازی ارزش های جهانی نوین در ساختارهای اجتماعی و سیاسی کشور می باشند. این دیالکتیک هویتی موجب تشدید بحران های اجتماعی و افزایش تنش ها شده و با کاهش کارایی دولت، شکاف های موجود را عمیق تر می کند. در نهایت، این وضعیت تأثیرات عمده ای بر امنیت ملی افغانستان داشته و نتایج آن در سطوح مختلف جغرافیایی و سیاسی کشور، به ویژه در تقویت گروه های رادیکال و بنیادگرا، به وضوح مشاهده می شود.

نتیجه گیری: امواج تعارض آمیز میان سنت و مدرنیسم در آینده نیز تداوم خواهد داشت. این تضاد می تواند باعث تشدید بی ثباتی اجتماعی و سیاسی شود، زیرا گروه های مختلف با ارزش ها و باورهای متفاوت قادر به توافق بر سر یک هویت ملی مشترک نخواهند بود. این شکاف ها می تواند فضای مناسبی برای گروه های رادیکال و بنیادگرا فراهم کند تا از این آشفتگی ها بهره برداری کرده و نفوذ خود را گسترش دهند. همچنین، مقاومت های شدید گروه های سنتی در برابر تغییرات مدرن می تواند موجب کندی یا توقف فرآیندهای اصلاحی و توسعه اجتماعی و اقتصادی شود، که در نهایت بر امنیت کشور تأثیر منفی خواهد گذاشت. در نتیجه، این نزاع می تواند افغانستان را در آینده، در معرض تهدیدات بیشتر امنیتی، از جمله تشدید فعالیت های گروه های تروریستی و افزایش بی ثباتی داخلی قرار دهد.

واژگان کلیدی: امنیت، جامعه افغانستان، شکاف ایدئولوژیک، سنت، مدرنیسم.

استناد دهی: رحیمی، مختار و اسلامی، محسن. ۱۴۰۴. فرایند امنیتی نزاع سنت و مدرنیسم در افغانستان، رهیافت های سیاسی و بین المللی، بهار، سال ۱۷، شماره ۱، ۷۱-۴۸.

۱. مقدمه

امنیت، کالایی نادر در افغانستان به شمار می‌آید. مشکل ریشه‌ای دولت-ملت‌سازی در این کشور به تنوع قومی و مذهبی بالا، تاریخ طولانی از جنگ‌های داخلی و مداخلات خارجی باز می‌گردد که موجب ایجاد بی‌اعتمادی و ناپایداری در نهادهای دولتی شده است. اختلافات قومی و فرقه‌ای، مانع شکل‌گیری هویت ملی مشترک و انسجام اجتماعی شده و معضل امنیت را با چالش‌های بیشتری مواجه کرده است. بر این اساس، معمای امنیت در افغانستان به دلیل تعاملات پیچیده میان متغیرهای داخلی، مداخلات خارجی و تکه‌تکه شدن قدرت سیاسی و نظامی در میان گروه‌های مختلف به وجود آمده است. گروه‌هایی مانند طالبان، ملیشیا‌های محلی و بازیگران خارجی مثل ایالات متحده و ناتو، اقدامات یکدیگر را به عنوان تهدید می‌بینند که این مسئله منجر به چرخه‌ای از تشدید تنش‌ها و ناامنی شده است. این وضعیت باعث شده که ایجاد یک چارچوب امنیتی پایدار و یکپارچه برای کشور دشوار باشد. امنیت در افغانستان ریشه‌های فکری دارد که از تفسیرهای مختلف نسبت به گزاره‌های اجتماعی، مذهبی، سیاسی و تاریخی ناشی می‌شود (Collins, 2014: 4).

آشنایی افغانستان با تمدن مدرن بشری در اوایل قرن بیستم با سلطنت امان‌الله خان آغاز شد. این در حالی است که مدرنیته غربی از اواخر قرون وسطی و دوران رنسانس آغاز شد، زمانی که کشفیات علمی، فلسفی و هنری در اروپا راه را برای تحولات بنیادی در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی باز کرد. جهان اسلام در قرون نوزدهم و بیستم، به‌ویژه از طریق استعمار و مواجهه با قدرت‌های غربی، با این دستاوردها آشنا شد. این تعاملات منجر به بازنگری‌هایی در ارزش‌های فرهنگی و دینی جوامع اسلامی شد و چالش‌هایی فکری پیرامون رابطه ایمان و عقل ایجاد کرد. این روند همچنان در تلاش جوامع اسلامی برای انطباق با تغییرات مدرن و حفظ هویت سنتی آنها مشهود است (Zia Ul, 2023: 4).

امان‌الله خان، در تلاش برای مدرن‌سازی کشور، اصلاحات آموزشی، توسعه زیرساخت‌ها و معرفی تکنولوژی‌های جدید مانند خودروها را در دستور کار قرار داد. این دوره همچنین با تلاش‌های افغانستان برای کسب استقلال و تأسیس حاکمیت ملی همراه بود که در برابر سلطه خارجی‌ها و قدرت‌های سنتی مقاومت کرد. با این حال، تلاش‌های مدرن‌سازی افغانستان با مخالفت‌های جدی نیروهای محافظه‌کار روبه‌رو شد و این تضادها نشان‌دهنده کشمکش بین پیشرفت و سنت‌گرایی بود. این چالش‌ها به‌طور مستمر در روابط بین‌المللی و برنامه‌های داخلی افغانستان تأثیرگذار بود (Haris, 2017: 113). در اوایل قرن بیستم، با تلاش‌های امان‌الله خان برای مدرنیزاسیون، اختلافات میان سنت‌گرایان و نوگرایان به تدریج شدت گرفت. اصلاحات او در زمینه‌هایی مانند آموزش، حقوق و ساختار دولت، باعث شد تا بخش‌هایی از جامعه افغانستان که به سنت‌های فرهنگی و دینی پایبند بودند، در برابر تغییرات مقاومت کنند. هدف این نوشتار، کنکاش پیرامون پیامدهای امنیتی کشمکش میان سنت و مدرنیسم در افغانستان معاصر است. در این راستا، به بررسی چگونگی تأثیرات تضادهای فکری و اجتماعی میان نیروهای سنت‌گرا و نوگرا بر بی‌ثباتی و معضلات امنیتی در کشور می‌پردازد.

۲. چارچوب مفهومی: نزاع هویت‌ها

نظریه سازه‌انگاری یکی از رویکردهای مهم در روابط بین‌الملل است که بر نقش ایده‌ها، نزاع هویت‌ها و فرآیندهای اجتماعی در شکل‌گیری امنیت تأکید دارد. برخلاف نظریات واقع‌گرایی و لیبرالیسم که قدرت مادی را عامل اصلی در تعاملات بین‌المللی می‌دانند، سازه‌انگاری نشان می‌دهد که هویت‌های ملی، هنجارها و باورهای جمعی نیز بر ضریب امنیت دولت‌ها تأثیرگذارند. در رویکرد سازه‌انگاری، هویت‌ها به عنوان مفاهیم اجتماعی در نظر گرفته می‌شوند که از طریق تعاملات و گفت‌وگوهای جمعی ساخته می‌شوند. این هویت‌ها همیشه در حال تغییر و تحول‌اند و در فرآیندهای پیچیده اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شکل می‌گیرند (Burr, 2013:95).

از این منظر، نزاع هویت‌ها نتیجه تفاوت‌های معانی است که گروه‌ها و افراد در تلاش برای تعریف هویت خود در مقابل دیگران ایجاد می‌کنند. این فرآیند ساخت هویت، نه تنها به‌عنوان یک پدیده فردی، بلکه به‌عنوان یک پدیده اجتماعی و جمعی که در طول زمان و در تعاملات مداوم شکل می‌گیرد، در نظر گرفته می‌شود. مهم اینکه هویت‌ها محصول تعاملات اجتماعی‌اند که در آنها، نشانه‌ها و مفاهیم فرهنگی به طور مداوم بازتعریف می‌شوند. در این چارچوب، نزاع هویت‌ها به رقابتی برای تصاحب و مشروعیت‌بخشی به معانی و مفاهیم مختلف هویتی تبدیل می‌شود. در واقع، هویت‌ها نه ویژگی‌های ثابت و از پیش تعیین‌شده، بلکه فرآیندهایی هستند که در آن معانی اجتماعی به طور دائمی در حال تغییر و بازسازی‌اند (Burr, 2013:100).

از دیدگاه سازه‌انگاری، نزاع‌های هویتی می‌توانند به صورت تضادهای اجتماعی و سیاسی میان گروه‌ها و اقشار مختلف جامعه به وجود آیند. برای مثال، در جوامع چندفرهنگی، گروه‌های مختلف ممکن است سعی کنند هویت‌های خود را در مقابل دیگر گروه‌ها برجسته کنند. این فرایند می‌تواند منجر به تضادهایی بر سر تعریف و به رسمیت شناختن هویت‌ها شود (Hall, 2016:178). در این موقعیت‌ها، هویت‌ها به‌عنوان سازه‌هایی که از طریق زبان و گفت‌وگوهای اجتماعی تعریف می‌شوند، می‌توانند در معرض نزاع قرار گیرند. در نهایت، در چارچوب سازه‌انگاری، نزاع هویت‌ها یک فرآیند پویا و قابل تغییر است که در آن، گروه‌ها و افراد با بهره‌گیری از منابع اجتماعی و فرهنگی مختلف، تلاش می‌کنند هویت‌های خود را در برابر هویت‌های دیگر به رسمیت بشناسانند و آن‌ها را مشروعیت بخشند (Lee, 2010:29). بنابراین، این نوشتار با تأسی از این رویکرد نظری و چارچوب مفهومی برخورد‌های هویتی در پهنه محیط، مترصد فهم چگونگی ارتباط بین دو متغیر امنیت و تعارض سنت و مدرنیسم در جامعه افغانستان است.

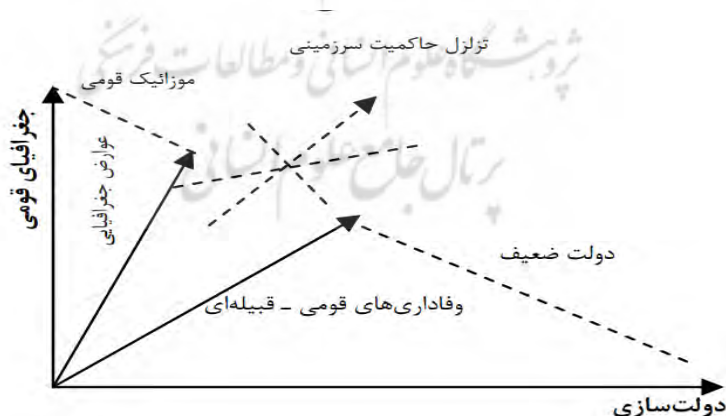


نگاره شماره یک: ارتباط امنیت و برخورد‌های هویتی در افغانستان (منبع: نگارندگان)

۳. ضعف دولت - ملت سازی در افغانستان

ملت‌سازی تلاش برای کاهش تمایزات قومی، نژادی و جنسیتی و ایجاد همبستگی اجتماعی است. این فرآیند تحت تأثیر ناسیونالیسم ملی می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد، اما تقویت ناسیونالیسم قومی و مذهبی می‌تواند مانع از تحقق آن شود. (Khurasani, 2023: 46). دولت‌سازی در افغانستان از منظر تاریخی شامل چند مرحله کلیدی بوده است. ابتدا، استقلال افغانستان از ایران با پادشاهی احمدشاه ابدالی آغاز شد و پس از معاهده پاریس تکمیل گردید. سپس، تهاجم شوروی و حاکمیت کمونیستی در ۱۳۵۷ الگوی سیاست‌گذاری کشور را به سمت چپ تغییر داد. با خروج شوروی، حکومت مجاهدین جایگزین نظام کمونیستی شد. در ادامه، طالبان با غلبه نظامی بر رقبا، نظامی مبتنی بر مذهب و قومیت ایجاد کرد. در نهایت، با تهاجم آمریکا و تلاش‌های بین‌المللی، دوره دولت دموکراتیک و نظم جدید آغاز گردید. (باهوش فاردقی و زنگنه، ۱۳۹۵: ۳۲-۳۳). براین اساس، عقب‌نشینی نیروهای بین‌المللی از خاک افغانستان و حاکمیت مجدد طالبان در ۲۰۲۱ را میتوان مرحله دیگری از دولت‌سازی در افغانستان به حساب آورد.

ضعف دولت-ملت‌سازی در افغانستان به چهار مفهوم کلیدی مربوط می‌شود: سرزمین، که افغانستان را به کشوری محصور در خشکی و هم‌مرز با مناطق ناامن تبدیل کرده است؛ بافت جمعیتی، با تنوع قومی و مذهبی که منجر به رقابت‌ها و اختلافات داخلی شده است؛ و حکومت و حاکمیت، که به دلیل ضعف عملکرد و ناتوانی در اعمال کنترل بر سراسر کشور، همواره با چالش‌های جدی روبه‌رو بوده است (Barfield, 2012: 45-47). در افغانستان، وفاداری‌های قومی و قبیله‌ای بر وفاداری‌های ملی اولویت دارند و این وضعیت موجب پراکندگی جغرافیایی و ضعف انسجام ملی شده است. بنابراین، دولت‌ملت‌سازی در افغانستان به عنوان «دولت ضعیف-ملت ضعیف» طبقه‌بندی می‌شود.



نگاره شماره دو: چالش دولت - ملت‌سازی در افغانستان

طبق دیاگرام مزبور، عوامل جغرافیایی موجب کاهش قدرت دولت مرکزی در مناطق قومی افغانستان و شکل‌گیری یک جامعه متنوع و موزاییکی شده است. همچنین، وفاداری‌های قومی و قبیله‌ای روند ساخت

دولت را تضعیف کرده و به تزلزل حاکمیت سرزمینی و یکپارچگی ملی منجر گردیده است. این مشکلات، به تشدید وضعیت آناارشی و هرج و مرج در افغانستان انجامیده است (هادیان، ۱۳۸۸: ۱۴۲). ناکامی افغانستان در حصول دولت‌سازی فراگیر، باعث شده است که دولت شکننده جایگزین آن گردد. به بیان دیگر، دولت‌هایی که در چند دهه گذشته در افغانستان بر آریکه قدرت تکیه زده‌اند نتوانسته‌اند ثبات دائمی را حکم‌فرما نمایند و در وضعیت بی‌ثباتی و حاکمیت لرزان قرار داشته‌اند. براین اساس، مقوله و معمای دولت ملت‌سازی در افغانستان برخلاف ترکیه و ایران چندان موفقیت‌آمیز نبوده و علی‌رغم تلاش‌های دول غربی با کمک سازمان ملل برای حل این مشکل، توفیقی حاصل نشده است. به تعبیری می‌توان گفت دولت-ملت‌سازی در افغانستان تا این مقطع، یک پروژه شکست‌خورده است.

۴. افغانستان در پرتو امواج نزاع سنت و مدرنیسم

در دوران خلافت عمر، فتوحات عرب‌ها به سمت مناطق شرقی گسترش یافت و سپاه مسلمانان به دروازه‌های خراسان رسید. مسلمانان از جبهه شمالی به سوی هرات پیشروی کردند و از سمت جنوب و سیستان وارد افغانستان شدند. آنها از تخارستان تا ارغنداب را به قلمرو خود اضافه کردند (Green, 2016: 18). در دوره خلافت عثمان، بیشتر شهرهای افغانستان شامل کابل، هرات، غور، تالقان، زرنج، فاریاب و بادغیس فتح شدند. با به قدرت رسیدن امویان، اسلام در سرتاسر افغانستان گسترش یافت و بدین ترتیب دین اسلام به‌طور تدریجی در این سرزمین نفوذ کرد. اگرچه در دو قرن ابتدایی اسلام، مبارزات زیادی علیه اعراب انجام شد، اما ارزش‌های اسلامی به تدریج در ساختار و فرهنگ جامعه افغانستان نفوذ پیدا کرد و اسلام به‌عنوان مذهب غالب در برابر سایر ادیان مانند برهمنی، بودایی و زرتشتی قرار گرفت (رفیع، ۱۳۹۰: ۲۰-۲۵).

در طول هزاران سال گذشته، علاوه بر هجوم اعراب به سرزمین افغانستان، حملات دیگری نیز به این منطقه انجام شد. نخستین آن‌ها یورش چنگیز خان^۱ بود که پس از آن، حمله تیمور^۲ افغانستان را برای مدت طولانی تحت تاثیر خود قرار داد (Schurmann, 1999: 80). در ادامه، نیروهای غربی با هدف استعمار وارد کشورهای اسلامی و سرزمین‌های شرقی شدند و از قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی تلاش کردند قدرت خود را گسترش دهند. استعمارگران اروپایی با کشف و غارت مناطق مختلف، از جمله قاره‌های آمریکا، به بهره‌برداری از منابع جهانی پرداختند. در پی ورود استعمارگران به دنیای اسلام، آن‌ها توانستند با نیروی نظامی دولت‌های اسلامی را تحت کنترل درآورند و تغییرات فکری را در این جوامع ایجاد کنند. برخی از مهم‌ترین آثار و نتایج استعمار در کشورهای مستعمره شامل موارد زیر بود:

- تغییرات در بازار و ساختار اقتصادی ممالک اسلامی
- دگرگونی در تفکرات و ساختار اجتماعی - فرهنگی ممالک اسلامی
- تحول در حکومت‌داری سیاسی در ممالک اسلامی
- تغییرات در نقشه‌های جغرافیایی و مرزهای سیاسی ممالک اسلامی

1. Genghis Khan (1162-1227)-Former Khagan of the Mongol Empire

2. Timur (1336-1405)- Former Amir of the Timurid Empire

در این شرایط جدید، افغانستان نیز با استعمارگران و تمدن غربی دچار برخورد شد. اولین جنگ افغان^۱ و انگلیس در فاصله سال‌های ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۲ میلادی رخ داد و در آن، نیروهای انگلیسی نتوانستند به هدف خود برسند. پس از آن، نبرد دیگری^۲ در فاصله سال‌های ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۰ میلادی میان افغان‌ها و انگلیسی‌ها در گرفت که مجدداً نیروهای انگلیسی با شکست مواجه شدند (Fremont-Barnes, 2014:94). جنگ سوم^۳ افغان‌ها و انگلیس در سال ۱۹۱۹ آغاز شد و در همان سال با امضای توافق ترک مخاصمه و انعقاد پیمان راولپندی^۴ پایان یافت (Elham & Nazari, 2023: 18).

در میان نبردهای میان افغانستان و انگلستان، امیر عبدالرحمن وارد عرصه تحولات افغانستان شد. او که با مظاهر تمدن غربی آشنا شده بود، اقدام به انجام اصلاحاتی در ساختار اداری افغانستان نمود تا کشورش را در برابر تهدیدات خارجی تقویت کند. در این دوره، تأسیس بیمارستان‌ها و استفاده از مشاوران خارجی در امور مختلف کشور صورت گرفت. در سال ۱۹۰۱ میلادی، حبیب‌الله^۵، پسر عبدالرحمن خان، به جای پدر بر مسند قدرت نشست. حبیب‌الله نیز همانند پدرش خواهان تحول و تغییر بود و به دنبال اصلاحات بود. او که علاقه‌مند به تفکرات اصلاح طلبانه بود، تلاش‌هایی در جهت هدایت افغانستان به سوی توسعه و پیشرفت آغاز نمود. در دوره سلطنت او، تلاش‌هایی برای وارد کردن فناوری‌ها و تکنولوژی‌های نوین به افغانستان صورت گرفت. اما با قتل وی در سال ۱۹۱۹، این جریان اصلاح طلبی موقتاً متوقف شد (Stani-kzai and Shinwari, 2022: 17).

بدین ترتیب، با ورود استعمار و مظاهر تمدن آن، و همچنین آشنایی حکام افغانستان با دستاوردهای تمدن مدرن غرب، حاکمان افغانستان در شرایط جدید تمدنی، به دنبال شروع زنجیره‌ای از اصلاحات بودند تا کشور را از مرحله سنتی به مدرنیسم منتقل کنند. قرن بیستم میلادی را می‌توان به عنوان دوره شتاب‌گیری اصلاحات در افغانستان توسط حکام وقت به شمار آورد. در ادامه، نقاط عطف اصلاح‌گرایی مدرن‌نخبگان حاکم افغانستان بررسی خواهد شد، اصلاحاتی که به تدریج باعث دگرگونی در صحنه ذهنی و عینی افغانستان گردید.

۴-۱. موج اول: مدرن‌گرایی امان‌الله خان

عصر حکمرانی امان‌الله خان (۱۹۱۹-۱۹۲۹) با توجه به تغییرات وسیع در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی افغانستان، از جمله دوره‌های مهم تاریخ این کشور به حساب می‌آید. یکی از مهم‌ترین دستاوردهای او، دستیابی به استقلال کامل افغانستان و تثبیت مرزهای آن پس از جنگ جهانی اول با توافق دولت‌های بریتانیا و روسیه بود. پس از کسب استقلال، امان‌الله خان اقدام به انجام اصلاحات مدرن‌گرایانه و اصلاح طلبانه‌ای کرد. او با الهام از همتایان خود در ایران (رضاشاه^۶) و ترکیه (آتاترک^۷) تلاش

1. First Anglo-Afghan War- from 1838 to 1842
2. Second Anglo-Afghan War- from 1878 to 1880
3. Third Anglo-Afghan War-1919
4. Treaty of Rawalpindi
5. Habibullah Khan(1872-1919))
6. Reza Shah Pahlavi
7. Mustafa Kemal Atatürk

داشت افغانستان را از دایره سنتی خارج کرده و به سمت تمدن جدید پیش ببرد (Chua, 2014: 40). بنابراین، نخستین گام برای خروج از جامعه بسته یا پیشامدرن پس از استقلال این کشور در سال ۱۲۹۸ خورشیدی و در دوران امان‌الله خان برداشته شد. او اعلام کرد: «سلسله امارت امیران به پایان رسیده و من شاه امان‌الله می‌باشم». از این رو، عصر امان‌الله خان را می‌توان به عنوان دوره‌ای دانست که نزاع میان سنت و مدرنیته در افغانستان به وضوح به نمایش درآمد. در این دوران، تحولات اجتماعی و سیاسی به طور کیفی آغاز شد و برای اولین بار آزادی فردی، هرچند محدود، در روابط دولت و فرد مطرح گردید. علاوه بر این، حقوق زنان نیز دچار تغییرات چشمگیری شد، به گونه‌ای که طبق نظام‌نامه اساسی افغانستان که در سال ۱۳۰۲ خورشیدی تدوین شد، حقوق زنان و مردان برابر اعلام گردید (توکلی، ۱۴۰۰: ۳۴). اصلاحات امان‌الله خان به‌منظور رهایی از سنت و ورود به دنیای مدرن، چندین مرحله را پشت سر گذاشت:

در مرحله اول (۱۹۱۹-۱۹۲۸ میلادی)، او تلاش کرد با ایجاد اصلاحات فرهنگی-اجتماعی، دولت افغانستان را از ساختار قدیمی و قبیله‌ای خود خارج کرده و کابینه‌ای بر مبنای اصول جدید تشکیل دهد. مشروطه‌خواهان مانند عبدالهادی خان و عبدالرحمن خان، که از نویسندگان و روزنامه‌نگاران آن دوران بودند، در این راستا با امان‌الله خان همکاری کردند. در نتیجه، احزاب مشروطه‌خواه میانه‌رو و ملی‌گرای افراطی (با تمایلات چپ) در افغانستان شکل گرفت و باعث بیداری افکار عمومی شد. پس از تصویب قانون اساسی متشکل از ۷۳ ماده، تحت تأثیر جمال پاشا، رهبر حزب اتحاد و ترقی، و بدری بیگ، قوانین دولت عثمانی در زمینه‌هایی چون مطبوعات، جزای عمومی، فروش املاک، شناسنامه‌ها، گذرنامه‌ها، بودجه عمومی و دیگر موضوعات، به اجرا درآمد (Eslami, 2024: 41).

امان‌الله خان دومین مرحله اصلاحات خود را (۱۹۲۸-۱۹۲۹ میلادی) پس از سفر هفت‌ماهه‌اش به اروپا، با سرعت و شتاب زیاد آغاز کرد. پس از بازگشت از اروپا، او به تقلید از تمدن غرب، اقداماتی همچون تغییر لباس سنتی مردم، استفاده از پرچم جدید، تأسیس مدارس مختلف برای پسران و دختران، ممنوعیت حجاب برای زنان، توجه به حقوق زنان، تغییر روز تعطیل هفته، تأسیس پارلمان انتخابی، تصویب نظام‌نامه‌های مربوط به کلوپ‌های سیاه، سرخ و سبز و غیره را پیاده کرد. یکی از اقدامات مهم او، طرح موضوع آزادی زنان و لزوم رفع حجاب از آنها بود. در مقاله‌ای از سوی ملکه ثریا، با دعوت از زنان مسئول در دربار شاهی، به آنان گفته شد که اگر شوهران آزادی به آنها نمی‌دهند، زنان حق دارند آنها را هدف گلوله قرار دهند و امان‌الله شخصاً سلاح لازم را در اختیارشان خواهد گذاشت (ساسان‌پور و درستی، ۱۳۹۰: ۱۱۰-۱۱۱).

امان‌الله خان در سال ۱۹۲۰ میلادی انجمن حمایت از نساوان را تحت سرپرستی خواهرش، کبرا، تأسیس کرد و به او دستور داد که از اعتراضات زنان علیه بی‌عدالتی و ستم شوهرانشان حمایت کند. تجددخواهی و اصلاحات امان‌الله خان، به‌ویژه کشف حجاب که از اروپا تقلید کرده بود، با واکنش‌های منفی و خشم گروه‌های قومی و مذهبی روبه‌رو شد. این اقدامات، به دلیل تغییرات نسنجیده، باعث نارضایتی گسترده‌ای در میان این گروه‌ها گردید. برای حفظ حکومت و جلوگیری از آشوب، امان‌الله خان مجبور شد از برخی اصلاحات خود دست بردارد و در نشست پغمان در سال ۱۹۲۸ میلادی به خواسته‌های گروه‌های

محافظه کار مذهبی و قومی در خصوص مسائل زنان پاسخ دهد. در نتیجه این نشست، موارد زیر تصویب شد:

- آموزش سواد برای زنان ممنوع شد
- ازدواج دختران نابالغ مجاز شناخته شد
- ازدواج مردان با چهار زن بدون هیچ شرطی مجاز اعلام شد
- قضات اختیار تام برای اجرای تعزیرات داشتند (احمدی، ۱۳۹۹: ۱۰۵).

در نهایت، رویکرد مدرن گرایانه و اصلاحات امان الله خان منجر به سقوط او شد، چرا که این اقدامات موجبات خشم و نارضایتی ملاها، روحانیون، مردم و رؤسای قبایل را فراهم ساخت.^۱ در این شرایط، جنبش سقاوی ها به رهبری حبیب الله خان کلکانی (بچه سقا) قیام مسلحانه علیه امان الله خان را آغاز کرد. این جنبش، عملکرد امان الله خان را مخالف با باورها و ارزش های اجتماعی و دینی افغانستان می دانست و در نهایت مجموعه ای از شورش ها، منجر به سرنگونی حکومت او شد (Ruttig, 2016: 5-6).

اصلاحات گسترده ای که امان الله خان در جامعه افغانستان به اجرا گذاشت، در جامعه ای که قرن ها با سنت ها و آداب و رسوم خود انس گرفته بود، نتوانست پذیرش عمومی پیدا کند. این اصلاحات به ویژه با واکنش های منفی نیروهای سنت گرا و محافظه کار مواجه شد و نارضایتی های عمومی را برانگیخت. در پی این اعتراضات، شورش به رهبری بچه سقا شکل گرفت که با سرنگونی امان الله خان، برنامه های دموکراتیک او را متوقف کرد و در پی جایگزینی شریعت اسلامی به جای آن بود. در نهایت، این شورش ها باعث نابودی برنامه های مدرنیستی امان الله خان شد و جامعه افغانستان که به دلیل سنت گرایی دیرینه خود از پذیرش اصلاحات مدرن ناتوان بود، وارد دور جدیدی از تنش ها و بی ثباتی شد.

۴-۲. موج دوم: مدرن گرایی ظاهر شاه

پس از مدت زمانی کوتاه، محمد نادرشاه با کنار زدن حبیب الله خان کلکانی بر کابل تسلط یافت. پس از کشته شدن نادرشاه توسط عبدالخالق هزاره ای در سال ۱۹۳۳، محمدظاهر شاه، پسر جوان او به سلطنت رسید. دوره حکمرانی او به ویژه از نظر تغییرات و تحولات، یکی از دوره های مهم و سرنوشت ساز تاریخ معاصر افغانستان محسوب می شود. پادشاهی او که حدود چهار دهه به طول انجامید، آغازگر تغییرات گسترده ای در ساختار سنتی و بسته جامعه محافظه کار افغانستان بود. محمدظاهر شاه نام کنونی افغانستان را برای این کشور انتخاب کرد، که تا پیش از آن تنها برای قوم پشتون استفاده می شد. در آغاز، به دلیل کم سن بودن، امور حکومتی را به خاندان خود سپرده بود؛ اما به تدریج توانست استقلال عمل و تصمیم گیری را از آن خود نماید (Qayum, 2017: 58).

۱. علما و روحانیون افغانستان در سال های پایانی حکومت امان الله خان، او را به واسطه اصلاحاتش تکفیر کردند و از او سلب بیعت نمودند. در این تکفیر نامه ۱۷ بندی موارد زیر مرتبط با زنان، قابل اشاره است:
 - رفتن دختران و زنان به مکتب و آموزش آن توسط معلمان غیرمسلمان ناصحیح است؛
 - دخترانی که به سن بلوغ رسیده اند، در مکاتب به آنها باورهای اسلامی آموزش داده نمی شود؛
 - در تاریخ اسلام سابقه ندارد که زنان مسلمان از دارالاسلام به دارالکفر بروند و ساعت و زبان فرنگی یاد بگیرند. در تاریخ اسلام تا به حال هیچی حاکمی چنین ظلمی مرتکب نشده بود (فاضلی کیا، ۱۳۹۸: ۲۸).

در دوران امان‌الله خان، مسئله کشف حجاب برای اولین بار در افغانستان مطرح شد، اما با سقوط او این مسئله دچار وقفه و فراموشی گردید. پس از آن، محمدظاهر شاه این موضوع را دوباره به جریان انداخت، اما شیوه‌اش متفاوت از شاه پیشین بود. به جای اتخاذ رویکرد یکباره، او این تغییر را به‌طور تدریجی و آرام پیگیری کرد. در ابتدا، از مقامات حکومتی درخواست نمود که خانواده‌های خود را از پنهان کردن در چادر رها کنند و حجاب خود را بردارند. این اقدام به تدریج به جامعه تسری یافت. در دوران او، بانکداری در بازار افغانستان رشد کرد و همچنین تجارت بین‌الملل و مدرن توسعه یافت. کارخانه‌ها و کارگاه‌های تولیدی نیز تقویت شدند. علاوه بر این، احداث پارک‌های تفریحی و بوستان‌های سرسبز به‌منظور رفاه و سرگرمی مردم از دیگر اقدامات او بود (Gouttierre, 2012: 117).

ظاهر شاه با همکاری ایالات متحده و شوروی، طرح‌های عمرانی و پروژه‌های کشاورزی و آبیاری مختلفی را در افغانستان اجرا کرد. علی‌رغم وجود جناح‌بندی‌ها و درگیری‌های سیاسی، او در سال ۱۹۶۴ قانون اساسی جدیدی را به تصویب رساند. او از این طریق قصد داشت افغانستان را به یک کشور دموکراتیک مدرن تبدیل کند، کشوری با انتخابات آزاد، حق رأی همگانی برای زنان و مردان، پارلمان، حقوق شهروندی و آزادی‌های اساسی (Musleh, 2023: 4). علاوه بر این، محمدظاهر شاه در دهه ۱۹۶۰ برای تأمین امنیت داخلی افغانستان و تشکیل نیروی پلیس، اقدامات مشترکی با آلمان‌ها انجام داد (Irwin, 2009: 6).

اعزام دانشجویان به خارج از کشور، دعوت از کارشناسان و متخصصان غربی به کابل برای تنظیم امور، تأسیس دانشگاه‌ها و مدارس، ایجاد کارگاه‌های ریسندگی، چرم‌سازی، قند و سایر صنایع، احداث سدها و نیروگاه‌های برق، تأسیس مدارس و دبیرستان‌های زنانه، دعوت از مستشاران آلمانی برای کمک به صنعت افغانستان، ساخت سیلوها و بیمارستان‌ها، آغاز پروژه‌های نفتی با همکاری روس‌ها، احداث کتابخانه‌ها و آزمایشگاه‌ها، تصویب قانون مطبوعات، رشد احزاب سیاسی، افزایش آزادی مطبوعات، تأسیس رادیو، تلویزیون و تلگراف، ایجاد جاده‌ها و خیابان‌ها، آغاز انتخابات آزاد شهرداری‌ها، پیوستن به سازمان ملل و اعلامیه حقوق بشر از جمله اقدامات برجسته دوران چهل ساله حکمرانی محمد ظاهر شاه به‌شمار می‌رود (موسوی سنگلاخی، ۱۳۸۸: ۲۳-۴۵). این زنجیره از اقدامات اصلاح‌گرایانه و مدرنیستی که هدفش خارج کردن افغانستان از دایره سنت و وارد کردن آن به دنیای تجدد بود، با وقوع کودتای محمد داود خان در سال ۱۹۷۳ متوقف شد. این حادثه زمینه‌ساز وقوع حوادث ویرانگر آینده برای افغانستان گردید.

۳-۴. موج سوم: مدرن‌گرایی کمونیست‌ها

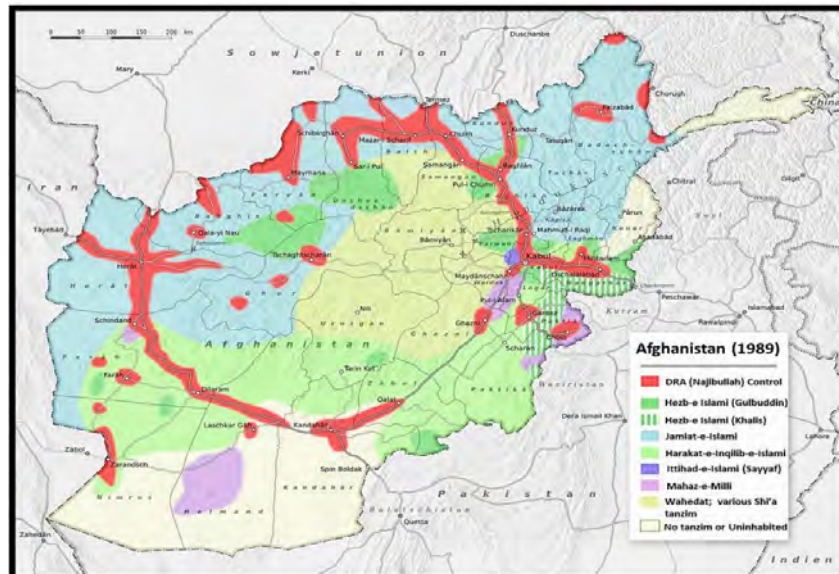
در ماه سرطان ۱۹۷۳، نیروهای محمد داود خان با انجام یک کودتای بدون خونریزی، محمد ظاهر شاه را از سلطنت خلع کردند و بدین ترتیب به حکمرانی طولانی او خاتمه دادند. این کودتا موجب برچیده شدن نظام پادشاهی پس از قرن‌ها و جایگزینی آن با نظام جمهوری شد. در دوران جنگ سرد و نزاع دو قطب، تفکرات چپ در افغانستان ریشه دواند. در سال ۱۹۶۵، حزب دموکراتیک خلق افغانستان تأسیس شد و در سال ۱۹۶۶ به دو جناح خلق (به رهبری ترکی) و پرچم (به رهبری کارمل) تقسیم شد. این احزاب

به اصلاحات سکولاریستی و سوسیالیستی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در افغانستان معتقد بودند. همچنین در این دوره، تفکرات پان‌اسلامیستی در افغانستان آغاز به رشد کرد.

در دهه ۱۹۷۰، در حالی که نزاع بین تفکرات راست و چپ ادامه داشت، نیروی سومی با تفکرات مختص به خود وارد میدان شد. این جریان‌ات اسلام‌گرا به ایده‌های اسلامی و فرامرزی گرایش داشتند و از تفکرات سازمان همکاری اسلامی، اخوان المسلمین و گروه‌های اسلام‌گرا حمایت می‌کردند. از جمله افراد این جریان می‌توان به حکمتیار، احمدشاه مسعود، عبدالرسول سیاف و برهان‌الدین ربانی اشاره کرد (Hol-lifield, 2013: 72-73). در عرصه داخلی، داود خان اقدام به انجام اصلاحاتی نمود و در سیاست خارجی به سمت غرب گرایش یافت. در این راستا، گروه‌های سیاسی چپ سرکوب شدند. حفیظ‌الله امین یکی از چهره‌های چپ‌گرا بود که در دوران داود خان به زندان افتاد. همچنین در کابینه داود خان، هیچ عضوی از نیروهای چپ حضور نداشت. این شرایط باعث حساسیت مسکو و تلاش‌های شوروی برای سرنگونی داود خان شد (Abdulla, 2021: 138-139).

در آوریل ۱۹۷۸ میلادی، چپ‌ها اقدام به انجام کودتا علیه محمد داود خان کردند که در ادبیات سیاسی به انقلاب ثور شناخته می‌شود. در این کودتا، داود خان و خانواده‌اش در ارگ ریاست جمهوری کابل دستگیر و در نهایت اعدام شدند و نورمحمد ترکی، رئیس حزب دموکراتیک خلق در آن زمان، به عنوان رئیس‌جمهور افغانستان اعلام شد (Agwani, 1980: 557). ترکی که افکار خود را از سوسیالیسم الهام گرفته بود، اقدام به اجرای اصلاحات و برنامه‌هایی چون انتصاب وزیر زن، توزیع زمین میان دهقانان، اعطای آزادی‌های اجتماعی و انتخاب پرچم سرخ برای افغانستان کرد. اما جامعه سنتی افغانستان این اقدامات را مخالف با ارزش‌های خود می‌دید و زمینه‌های اعتراضات اجتماعی فراهم شد. نخستین اعتراضات از هرات آغاز شد که در نهایت به کشتار و سرکوب گسترده انجامید. این وضعیت نارضایتی‌ها را شدت بخشید. در ادامه، حفیظ‌الله امین که از فضای ناآرام استفاده کرد، کودتایی علیه نورمحمد ترکی ترتیب داد و او را به زندان انداخت. امین برخلاف ترکی، در دوران ریاست خود به سمت غرب گرایش یافت.

این تغییرات باعث نارضایتی مسکو شد و در نتیجه، شوروی عملیاتی به نام "طوفان ۳۳۳" ترتیب داد که طی آن امین سرنگون و بیرک کارمل به ریاست‌جمهوری افغانستان از سوی شوروی منصوب شد (Gale-otti, 2021: 11). تجاوز شوروی به افغانستان واکنش‌های گسترده‌ای در داخل و خارج از کشور به دنبال داشت. قدرت‌های غربی برای جلوگیری از تغییرات ژئوپلیتیکی در افغانستان وارد عرصه شدند و کشورهای اسلامی نیز تهاجم کمونیسم به یک کشور مسلمان را محکوم کردند. در داخل افغانستان، جامعه این تجاوز را نپذیرفت و دوران جهاد علیه شوروی آغاز شد (Yousaf and Adkin, 2017: 12). این جنگ داخلی میان دولت چپ‌گرای افغانستان و مجاهدین افغان، افغانستان را به صحنه‌ای برای درگیری‌های خونین تبدیل کرد که تلفات مالی و انسانی زیادی را به همراه داشت.



نقشه شماره یک: مناطق تحت تصرف گروه‌های شورشی و دولت افغانستان - ۱۹۸۹ (Hollifield, 2013: 89).

در سال ۱۹۸۹، شوروی نیروهای خود را از افغانستان خارج کرد و از حکومت کمونیستی افغانستان به رهبری محمد نجیب‌الله حمایت نمود تا با شورش مجاهدین مبارزه کند (Williams, 2014: 924). با خروج شوروی از افغانستان، عملاً روند زوال تفکرات چپ در این کشور شدت گرفت. در نهایت، مسکو حمایت‌های خود را از دولت دست‌نشانده خود در کابل قطع کرد و دولت نجیب‌الله مجبور شد به تنهایی با مجاهدین افغان مقابله کند (Kalinovsky, 2011: 145). در نتیجه کشمکش‌ها میان دولت کمونیستی و مجاهدین، نجیب‌الله شکست خورد و به سازمان ملل پناهنده شد. در پی این تحولات، جنگ داخلی جدیدی میان گروه‌های مجاهدین در افغانستان آغاز شد (Rubin, 1996: 17). رشد و قدرت‌گیری جریان چپ در افغانستان ادامه روند مدرن‌سازی کشور بود که توسط حکام پیشین آغاز شده بود. کمونیست‌ها نیز مانند حکام قبلی، قصد داشتند الگویی مدرن را به جامعه سنتی افغانستان معرفی کنند. در این راستا، زمینه‌های تاریخی و اجتماعی در افغانستان وجود داشت که به قدرت‌گیری جریان مدرن چپ در کشور کمک کرد:

- استمرار حاکمیت استبداد و ایده الهی بودن حکومت که چپ‌ها آن را مانعی برای مدرن‌سازی و توسعه افغانستان می‌دانستند.
- در جنبش تجددخواهی قرن بیستم افغانستان و تلاش مدرنیست‌ها برای تغییر کشور، رگه‌هایی از تفکرات چپ به تدریج شکل گرفته بود.
- پس از چرخش محمد داود خان به سمت بلوک شرق، بخش عمده‌ای از ادبیات و آثار کمونیستی به افغانستان وارد شد.
- عدم رونق ادبیات جریان‌های راست و ضعف بنیه جریان‌ات مذهبی، شرایط را برای نقش‌آفرینی و قدرت‌گیری چپ‌ها در افغانستان فراهم کرد.

در دوران حاکمیت جریان چپ در افغانستان، ساختار قدرت دچار تغییرات عمده‌ای شد و انحصار قبیلگی و قومی در پست‌های سیاسی و نظامی کاهش یافت. ملیت‌های غیر پشتون به تدریج وارد ساختار قدرت شدند و در نهایت، در روزهای پایانی رژیم، اقلیت‌ها کنترل سیاست و نیروهای امنیتی را به دست گرفتند که این امر به فروپاشی رژیم کمک کرد. حزب دموکراتیک خلق^۱ بر اساس اصول فراگیر و فراقومی تأسیس شده بود، اما با ساختارهای سنتی افغانستان همخوانی نداشت. ایدئولوژی چپ در افغانستان تحت تأثیر مارکسیسم و اصلاحات لنینیستی قرار داشت (Halliday & Tanin, 1998: 361)؛ بسیاری از کمونیست‌ها به حذف ارزش‌های دینی اعتقادی نداشتند و به طور مستقیم با دین درگیر نشدند. اما جریان‌های افراطی دیگری نیز بودند که همانند مارکس دین را مایه رکود و عقب‌ماندگی جامعه تلقی و در صدد حذف آن از صحنه جامعه بودند. آنها از توهین به قرآن و مقدسات نیز ابایی نداشتند و برخی دانشجویان چپ‌گرا به پاره کردن قرآن به عنوان یک متن عقب‌مانده و دست‌وپاگیر برای جامعه نیز دست زدند. بنابراین، اصول اساسی و اجرایی جریان چپ در افغانستان در عصر حاکمیت کمونیست‌ها عبارت بود از:

قبول فلسفه تاریخ کارل مارکس و تبیین تاریخ افغانستان حسب مراحل تکاملی سوسیالیسم
انجام اصلاحات ارضی و کاهش طلب ملاکان از کشاورزان جهت مبارزه با استثمار طبقاتی در افغانستان
ایده تساوی حقوق زنان و مردان در افغانستان

پیشنهاد برابری حقوق همه شهروندان افغان و حذف امتیازات طبقاتی و قومی که در تاریخ کشور رواج داشته است (شفق خواتی، ۱۳۹۰: ۶۵-۶۸).

بنابراین، پس از انقلاب سال ۱۳۵۷، چپ‌گرایان در جریان کودتای ثور برای تقویت حکومت خود، اصلاحات سوسیالیستی افراطی در زمینه‌های مختلف انجام دادند که با باورهای اسلامی مردم سازگار نبود. این اصلاحات واکنش‌های شدیدی برانگیخت و به جهاد و فروپاشی کشور انجامید. نادیده گرفتن حساسیت‌های دینی و شتاب در اجرا باعث شکست اهداف آنها شد (جهانگیر و حسینی، ۱۳۹۱: ۵۵۶).

۴-۴. موج چهارم: مدرن‌گرایی لیبرال‌ها

با سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱، کشورهای غربی تلاش کردند اصلاحات لیبرالی را در افغانستان اجرا کنند و این کشور را به سمت یک نظام دموکراتیک سوق دهند. مبانی اصلاحات لیبرالی پس از سقوط طالبان در افغانستان را می‌توان در چند محور اصلی بررسی کرد:

قانون‌گذاری دموکراتیک: یکی از مهم‌ترین مبانی اصلاحات لیبرالی در افغانستان، تصویب قانون اساسی جدید در سال ۲۰۰۴ بود که اصول دموکراتیک مانند آزادی بیان، حقوق شهروندی و انتخابات آزاد را نهادینه کرد.

حقوق زنان و آموزش: پس از سقوط طالبان، زنان اجازه یافتند در حوزه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی مشارکت کنند. مدارس دخترانه بازگشایی شد و زنان توانستند وارد دانشگاه‌ها شوند (Human Rights Watch, 2009).

توسعه رسانه‌های آزاد: رسانه‌های مستقل مانند طلوع‌نیوز تأسیس شدند و آزادی بیان تا حدی تقویت شد. این امر باعث افزایش آگاهی عمومی و مشارکت مدنی شد.

حمایت‌های بین‌المللی: کمک‌های مالی و حمایت‌های دیپلماتیک از سوی کشورهای غربی، نقش مهمی در پیشبرد اصلاحات لیبرالی ایفا کرد. نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل و اتحادیه اروپا در توسعه دموکراسی و حقوق بشر در افغانستان نقش داشتند (World Bank, 2013).

انتخابات دموکراتیک: افغانستان چندین انتخابات ریاست‌جمهوری و پارلمانی برگزار کرد که نشان‌دهنده تلاش برای ایجاد یک سیستم دموکراتیک بود، هرچند این روند با چالش‌های امنیتی همراه شد.

توسعه اقتصادی و نوسازی زیرساخت‌ها: اصلاحات اقتصادی از طریق سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، بانکداری و تجارت آزاد، موجب رشد نسبی اقتصاد شد (Ghani & Lockhart, 2008:148). این اصلاحات لیبرالی با مقاومت شدید سنت‌گرایان، به‌ویژه گروه‌های مذهبی، جنگ‌سالاران و محافظه‌کاران اجتماعی روبه‌رو شد. این مقاومت را می‌توان در چند محور بررسی کرد:

مخالفت با حقوق زنان: سنت‌گرایان به شدت با آموزش و اشتغال زنان مخالفت کردند. طالبان و دیگر گروه‌های تندرو با تهدید و حمله به مدارس دخترانه، مانع از تحصیل زنان شدند. برای مثال، حملات اسیدی به دانش‌آموزان دختر در قندهار یکی از روش‌های طالبان برای ایجاد رعب و وحشت بود.

سرکوب رسانه‌های آزاد: رسانه‌های مستقل که از ارزش‌های لیبرالی حمایت می‌کردند، هدف تهدید و خشونت قرار گرفتند. خبرنگاران، به‌ویژه آن‌هایی که درباره حقوق بشر و فساد دولتی گزارش می‌دادند، ترور شدند. حمله طالبان به دفتر شبکه تلویزیونی طلوع در کابل نمونه‌ای از این فشارها بود (Katzman, 2011:25). **مخالفت با نظام دموکراتیک:** سنت‌گرایان انتخابات را مخالف شریعت دانسته و تلاش کردند آن را مختل کنند. طالبان مراکز رأی‌گیری را هدف قرار داده و رأی‌دهندگان را تهدید کردند. در انتخابات ۲۰۰۹ و ۲۰۱۴، کمپین‌های تحریم و حملات انتحاری منجر به کاهش مشارکت عمومی شد (Rubin, 2004:73).

افزایش ناامنی و بی‌ثباتی: طالبان و گروه‌های مرتبط با آن، از طریق حملات تروریستی و جنگ چریکی، دولت را تضعیف کرده و مانع اجرای اصلاحات شدند. بسیاری از پروژه‌های بازسازی، به دلیل تهدیدهای امنیتی ناتمام ماند. در برخی مناطق از منابر مساجد و مدارس دینی برای ترویج ایدئولوژی ضدلیبرالی استفاده کردند. برخی علمای تندرو فتاوایی علیه آموزش زنان و آزادی رسانه‌ها صادر کردند که باعث تشدید فضای ضداصلاحات شد (Katzman, 2011:17). مقاومت سنت‌گرایان، همراه با فساد و ضعف دولت، مانع از نهادینه شدن اصلاحات لیبرالی شد. این عوامل زمینه را برای بازگشت طالبان در سال ۲۰۲۱ فراهم کردند و بسیاری از دستاوردهای لیبرالی از بین رفتند.

از دیدگاه سازه‌انگاری، نزاع‌های هویتی نتیجه برساخت‌های اجتماعی و فرهنگی مختلف است که به واسطه گفتمان‌ها و تعاملات اجتماعی شکل می‌گیرد و هویت‌ها در این فرآیند به طور مداوم بازتعریف می‌شوند. براین مبنا، با ورود نیروهای استعماری مغرب‌زمین به افغانستان و جهان اسلام، مفاهیم و ارزش‌های تمدن غربی به طور فزاینده‌ای در افکار حاکمان و زمامداران افغانستان وارد شد. این مفاهیم، به ویژه در قالب مدرنیسم، به عنوان یک واقعیت برساخته در نظر گرفته شدند و گروهی از حاکمان تلاش کردند تا با بازسازی هویت اجتماعی و فرهنگی افغانستان، آن را با مدل غربی همسو کنند. در مقابل، گروه‌های سنتی و محافظه‌کار، این تغییرات را تهدیدی برای هویت خود و جامعه می‌دیدند و در تلاش بودند تا از طریق

بازسازی گفتمان‌های سنتی، مقابل این برساخ‌های جدید بایستند. به این ترتیب، یک شکاف گفتمانی و هویتی در جامعه افغانستان شکل گرفت که در آن، یکی بر نوگرایی تأکید داشت و دیگری بر حفظ هویت‌های سنتی و مقاومت در برابر مدرنیته.

۵. بسط شعاع قدرت بنیادگرایی در افغانستان

بنیادگرایان مسلمان به طور عام و افغانستان به طور خاص، در صدد احیای دوران طلایی تمدن اسلام‌اند و نیز خواهان تأسیس یک حکومت اسلامی هستند که از آن طریق بتوانند جامعه را ماهیتی اسلامی ببخشند. مقابله با نظام‌های سکولار در کشورهای مسلمان از طریق برپایی حکومتی شریعت‌محور هدف اصلی این بنیادگرایان است (Wafayezada, 2023: 17). این بدین معناست که بنیادگرایی اسلامی خود را با ارزش‌های دوران مدرن در تضاد می‌بیند. به بیان دیگر، برخورد میان مدرنیست‌ها و سنت‌گرایان یکی از ویژگی‌های بارز و همیشگی جامعه معاصر اسلامی بوده است. درحالی‌که نوگرایان در پی اصلاح جامعه و تطبیق آن با دوره مدرن هستند، محافظه‌کاران شدیداً به دنبال پابندی به دیدگاه‌های سنتی هستند و نفوذ غرب و الگوهای مدرن را رد می‌کنند. در این رابطه، بنیادگرایان فوق‌العاده محافظه‌کار هستند و تمایلات رادیکال دارند (دکمچیان، ۱۳۹۰: ۵۳).

بسیاری از بنیادگرایان مسلمان، مدرنیسم را چالشی جدی برای اعتقادات و هویت دینی خود می‌بینند. تصور آنها چنین است که ارزش‌های مدرنیستی، ارزش‌های سنتی اسلام را تهدید به نابودی می‌کنند و بنابراین مدرنیته را دشمن خود تلقی می‌کنند و در صدد نفی دستاوردهای دوران مدرن هستند. آنها دموکراسی، تکثرگرایی، آزادی‌های فردی و اجتماعی و گاه حتی تکنولوژی مدرن را نافذ اعتقادات دینی خود می‌پندارند و احیای اسلام را چاره جلوگیری کردن از شیوع این ارزش‌های غربی در جامعه مسلمانان می‌دانند. آنها این ارزش‌ها را حتی گاهی اوقات کفرآمیز تلقی می‌کنند. ضدیت با مدرنیسم و قدرت‌های غربی و نیز دفاع از هویت اسلامی، ریشه در دفاع از سنت‌هایی دارد که بنیادگرایان آنها را در دنیای کنونی در تقابل با ارزش‌های مدرن در خطر می‌بینند.

اینان گروهی هستند که ارزش‌های سنتی اسلامی را جاودان می‌پندارند و آنها را برای همه زمان‌ها و مکان‌ها معتبر و قابل اجرا می‌دانند و هویت خود را در حفظ و دفاع از آنها تعریف می‌کنند (مرادی، ۱۳۹۲: ۶۳). بنابراین، مخالفت با تجدیدطلبی و مظاهر آن یکی از ملزومات اصلی بنیادگرایان است؛ تا آنجا که برخی معتقدند بنیادگرایی بدون توجه به مدرنیته و یا خارج از مفهوم مدرنیته قابل شناسایی نیست. لارنس در کتاب "مدافعان خدا: خیزش بنیادگرایی علیه عصر مدرن" مدعی است بنیادگرایی بیش از آنکه به مباحث خداشناسی و توحیدی مربوط باشد، در تقابل با مدرنیسم شکل گرفته است (پور هروی و محقق، ۱۳۹۹: ۱۷۶).

بنیادگرایی به عنوان اعتراضی به شرایط مدرن و تأثیرات مدرنیزاسیون و روشنگری شکل گرفته است. بنیادگرایان نهادهای اجتماعی و مدنی معاصر را گسستی از سنت‌ها و منبع بحران‌های جدید می‌دانند و

نسبت به آینده با بدبینی نگاه می‌کنند. در افغانستان، ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی این کشور زمینه‌ساز ظهور بنیادگرایی شده است. تحلیل افکار گروه‌های بنیادگرا، به‌ویژه طالبان، نشان می‌دهد که خشونت‌ها و افراط‌گرایی‌های آنان در واکنش به مکاتب مدرن و جهانی‌سازی، به‌ویژه سلطه غرب و آمریکا، ریشه دارد. در این دیدگاه، آمریکا و غرب به‌عنوان دشمنان اصلی تلقی می‌شوند (سیمبر و خاوری، ۱۴۰۲: ۳۱۵). پس از تهاجم شوروی به افغانستان، بنیادگرایی و تفکرات رادیکال در افغانستان به‌طور چشمگیری تقویت شد. اکثریت مردم افغانستان با پایبندی عمیق به شریعت اسلام، شرایطی را فراهم کرده بودند که نظریه‌های دینی، حتی به شکل افراطی، به راحتی در آن پرورش می‌یافت. در این راستا، حمله مسکو و تشکیل حکومت‌های کمونیستی با اصلاحات مدرن و ضددینی، موجب ناراحتی شدید مردم مسلمان افغانستان شد. در پی این شرایط، هر فرد یا گروهی که ایدئولوژی اسلامی را تبلیغ می‌کرد، مورد توجه و حمایت عمومی قرار می‌گرفت. به‌ویژه گروه‌های مجاهدین که با انگاره‌های دینی خود و پرچم جهاد علیه متجاوزان شوروی، توانستند در بین مردم افغانستان جایگاه ویژه‌ای پیدا کنند و نقش مهمی در مقاومت به‌شکل جهاد علیه اشغالگران ایفا کنند (Rajabi, 2013: 63).

نظام اجتماعی افغانستان بسترهای خاص خود را دارد که آن را به فضایی مناسب برای رشد تفکرات و حرکات بنیادگرایانه تبدیل کرده است. دین در این جامعه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و مهم‌ترین عامل هویت‌بخشی به مردم افغانستان به شمار می‌رود. در این وضعیت، افغانستان به‌ویژه در مقایسه با دیگر جوامع و کشورها، با پدیده‌های بنیادگرایانه بیش از پیش مواجه است. گفتمان‌ها و تفسیرهای افراطی از دین در این سرزمین رشد چشمگیری داشته و به‌تدریج تفسیرهای معتدل را سرکوب کرده‌اند. این تفسیرهای افراطی از دین، سرچشمه بسیاری از بحران‌ها و درگیری‌های ویرانگر در افغانستان بوده و به‌طور مستقیم منجر به بحران‌های جدی و بی‌پایانی شده که این کشور را به ویرانی کشانده است (قادری و قسیم، ۱۴۰۰: ۳۵۶).

پس از آغاز اصلاحات توسط امان‌الله خان، رهبران قومی پشتون علیه او به اعتراض برخاستند. در این دوره، رهبران مذهبی نیز به‌طور هم‌زمان با رهبران قومی به مقابله با اصلاحات پرداختند. فردی مذهبی به‌نام «ملای لنگ» رهبری شورش علیه خان را بر عهده گرفت. این حادثه نخستین بار در تاریخ مدرن افغانستان رخ داد که رهبران مذهبی به‌جای رهبران قومی، هدایت‌گر جریان‌ات سیاسی شدند. بنابراین، دغدغه‌های مذهبی به‌تدریج در این کشور آشکار شد. در مبارزه علیه داود خان و سپس کمونیست‌ها، این مذهبیون بودند که مسائل قومی را تقویت کرده و در کنار نگرانی‌های قومی، دغدغه‌های مذهبی به‌عنوان نیرویی فعال در تحولات سیاسی و اجتماعی ظهور کردند (دهشیار، ۱۳۹۱: ۶۹).^۱

با تاسی از برساخت‌گرایان می‌توان گفت، بنیادگرایی دینی در افغانستان، واکنشی به تهدیدات هویتی ناشی از شیوع مدرنیسم، است. مدرنیته با ارائه گفتمان‌های سکولار و ترویج انگاره‌های غربی، ساختارهای

۱. شایان‌ذکر است که نوشتار حاضر، پدیده‌های اجتماعی نظیر بنیادگرایی را مقوله‌ای تک‌علتی نمی‌داند. به‌عبارت دیگر، در شکل‌گیری پدیده بنیادگرایی در افغانستان، علاوه بر دیالکتیک سنت و مدرنیسم، عوامل دیگر، نظیر فقر، محرومیت‌های اجتماعی، تهاجم شوروی و بازیگران خارجی و... نیز مداخله‌گر بوده‌اند. لیکن، پژوهش حاضر از منظر اجتماعی و پس‌خوراند کشاکش بین نیروهای سنت‌گرا و نوگرا به مسائل نگریسته است.

معنایی و هنجارهای سنتی جامعه افغانستان را به چالش کشید و بحران هویت ایجاد کرد. این تحولات، توسط کنشگران مذهبی به مثابه تهدیدی برای بازتولید هویت اسلامی تعبیر شد. در واکنش، جریان‌های رادیکال با بازتعریف هویت جمعی بر اساس انگاره‌های اسلامی، به مقاومت علیه این تغییرات پرداختند. ظهور گروه‌هایی مانند طالبان، نتیجه این فرایند بود که در آن هویت اسلامی به ابزار اصلی مبارزه با گفتمان‌های مدرن تبدیل شد. در جدول زیر مهم‌ترین گروه‌های بنیادگرا و رادیکال افغانستان فهرست گردیده است.

گروه‌های بنیادگرا در جغرافیای افغانستان	
نام	جغرافیای عمده فعالیت
طالبان افغانستان	سراسر افغانستان
طالبان پاکستان ^۱	طول مرزهای جنوبی افغانستان
داعش خراسان ^۲	ولایت ننگرهار
القاعده	ولایت‌های لغمان، کنر، ننگرهار، نورستان و پروان
حزب حرکت اسلامی ازبکستان ^۳	شمال افغانستان
لشکر طیبه ^۴	شرق افغانستان
جنبش ترکستان شرقی (اویغورستان) ^۵	ولایت بدخشان
جیش محمد ^۶	مرز افغانستان و هند
شبکه حقانی	مناطق مرزی افغانستان و پاکستان
سپاه صحابه	مرز پاکستان و افغانستان
حرکت المجاهدین	مرز پاکستان و افغانستان

جدول شماره یک: گروه‌های فعال در کمربند تروریستی افغانستان (Congress.gov, 2024: 1-3)

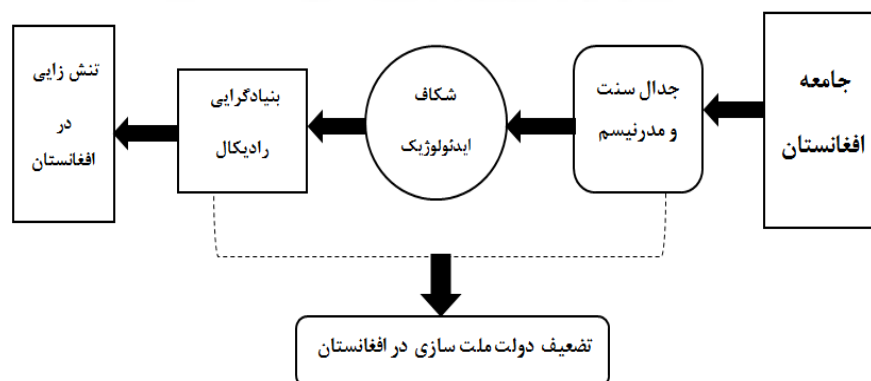
1. Tehrik-i-Taliban Pakistan
2. Islamic State – Khorasan Province
3. Islamic Movement of Uzbekistan
4. Lashkar-e-Taiba
5. ETIM or East Turkestan Independence Movement
6. Jaish-e-Mohammed

۶. شکاف ایدئولوژیک و تنش‌زایی در افغانستان

به کمک نظریه سازه‌انگاری می‌توان گفت، تأثیرات منفی نزاع سنت و مدرنیسم در افغانستان بر امنیت این کشور به‌طور عمده ناشی از فرآیندهای اجتماعی و فرهنگی است که هویت‌ها و مرزبندی‌های مختلف را شکل می‌دهند. در این نزاع، هر گروه (سنت‌گرایان و نوگرایان) به‌طور متفاوتی واقعیت‌ها و تهدیدات امنیتی را تفسیر کرده و این تفسیرها باعث ایجاد شکاف ایدئولوژیک می‌شود. سنت‌گرایان با مقاومت در برابر مدرنیته، هویت خود را در مقابل تغییرات تهدید می‌بینند، در حالی که نوگرایان تغییرات را به‌عنوان گامی برای پیشرفت و بهبود می‌پندارند. این مرزبندی‌های هویتی و ایدئولوژیک منجر به درگیری‌های فزاینده، بی‌اعتمادی اجتماعی و تضعیف انسجام ملی می‌شود که در نهایت به بی‌ثباتی و ناامنی در کشور دامن می‌زند.

از آنجا که هویت‌ها و تهدیدات به‌طور اجتماعی ساخته می‌شوند، این شکاف‌های هویتی نه‌تنها تضادهای فکری، بلکه تهدیدهای امنیتی جدی برای کشور ایجاد می‌کند. به بیان دیگر، کشمکش محافظه‌کاران سنت‌گرا و مدرنیست‌های تحول‌خواه، شکاف ایدئولوژیکی را در جامعه افغانستان پدید آورده که نتیجه آن، امنیت‌زدایی، تشدید تنش‌ها، افزایش برخورد نیروهای اجتماعی با یکدیگر و بسط دایره قدرت بنیادگرایان رادیکال در افغانستان بوده است. بنیادگرایان بر این باورند که نظام‌های غربی با نفوذ و رخنه در افغانستان، مظاهر کفرآمیز مدرنیته را بر جامعه مذهبی تحمیل نموده و به بهانه نوگرایی درصدد ضربه زدن به بنیان‌های اسلام هستند. از این رو، آن‌ها معتقدند که باید شرایطی فراهم کرد تا نظام اسلامی برقرار شده و بساط کفر برچیده شود.

این تفکرات و تحرکات بنیادگرایان، افغانستان را به کمر بند تروریسم در منطقه و جهان تبدیل کرده است. همچنین، شکاف ایدئولوژیک میان نیروهای نوگرا و سنت‌گرا، فرآیند دولت-ملت‌سازی را تضعیف کرده است. تعارضات ایدئولوژیک این دو گروه، موجب افزایش تنش‌ها و اختلافات شده و به بی‌ثباتی در افغانستان دامن می‌زند. این وضعیت، ضریب امنیت کشور را کاهش داده و باعث تضعیف دولت‌های ضعیف و شکننده افغانستان می‌شود. در نتیجه، جامعه افغانستان در دستیابی به هویت ملی و اعمال کارکردهای اساسی دولت، با چالش‌های جدی روبه‌رو می‌شود. همچنین، ادامه این وضعیت مانع از تحقق توسعه پایدار و برقراری صلح و امنیت در این کشور می‌گردد. در نهایت، با انسداد مسیرهای اصلاحی و تحول اجتماعی موجب تداوم بحران‌های داخلی و تشدید ناامنی می‌شود.



نگاره شماره سه: تنش‌زایی در پرتو تقابل نوگرایان و سنت‌گرایان (منبع: یافته‌های پژوهشگران)

نتیجه گیری

طبق ایستارهای سازه‌انگاری درخصوص مرزبندی‌های هویتی، می‌توان گفت تعارضات ایدئولوژیک در جامعه افغانستان موجب تفکیک افراد و گروه‌ها از یکدیگر شده است. در این فضا، هر یک از نیروهای سنت‌گرا و نوگرا برداشت خاص خود را از جهان پیرامون دارند، که به ایجاد شکاف و صف‌بندی‌های اجتماعی منجر می‌شود. این مرزبندی‌ها به هویت‌سازی افراد کمک کرده و تفاوت‌های میان «خود» و «دیگری» را تقویت می‌کند. در نتیجه، این شرایط مانع از هم‌زیستی مسالمت‌آمیز مردم افغانستان می‌شود و منجر به گسست اجتماعی گردیده که زمینه‌ساز ناامنی و اضمحلال اجتماعی است. تاریخ ناامن و متلاطم افغانستان در چهل سال گذشته، ترجمان حاکمیت این شرایط است.

کشمکش نیروهای سنت‌گرا و تحول‌طلب در افغانستان، برخلاف تجارب سایر کشورهای منطقه نظیر ایران و ترکیه، توانسته است به نقطه تعامل نسبی نائل آید. در نتیجه، تزریق ناگهانی مجموعه‌ای از مفاهیم و مضامین مدرنیته در کالبد جامعه سنتی افغانستان، پیامدی جز مقاومت مخرب در پی نداشته است. به نظر می‌رسد شکست پروژه‌های دولت-ملت‌سازی در افغانستان از عصر امان‌الله خان تا اشرف غنی^۱ تا حد زیادی متأثر از فقدان تعامل و توافق جریانات تحول‌خواه و محافظه‌کار در این جغرافیا بوده است.

نزاع میان سنت‌گرایان و مدرنیست‌ها در افغانستان تأثیرات منفی بر آینده امنیتی، توسعه و ثبات این کشور دارد. این تضاد ایدئولوژیک می‌تواند منجر به تضعیف هویت ملی و وحدت اجتماعی شود، که خود مانعی برای فرایندهای دولت‌ملت‌سازی و تقویت نهادهای حکومتی است. علاوه بر این، مقاومت گروه‌های سنتی در برابر اصلاحات مدرن، موجب کندی یا توقف توسعه اقتصادی و اجتماعی خواهد شد. بی‌ثباتی سیاسی ناشی از این نزاع، زمینه را برای ظهور بیشتر گروه‌های رادیکال فراهم کرده و امنیت کشور را تهدید می‌کند. در نهایت، در صورتی که این تضادها حل نشود، افغانستان با چالش‌های جدی در زمینه تحقق توسعه پایدار و حفظ ثبات سیاسی و اجتماعی مواجه خواهد شد.

منابع

- احمدی، فاطمه (۱۳۹۹)، بررسی وضعیت مشارکت سیاسی- اجتماعی زنان در کشور افغانستان، فصلنامه پژوهش‌های اسلامی جنسیت و خانواده، سال سوم، بهار و تابستان، شماره ۴.
- باهوش فاردقی، محمود و زنگنه، پیمان (۱۳۹۵)، بررسی روند ملت-دولت‌سازی در دوران پسا جنگ سرد در افغانستان (با تأکید بر سه بُعد بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی) فصلنامه سیاست، سال سوم، بهار، شماره ۹.
- دکمچیان، هرایر (۱۳۹۰)، جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب، بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی، ترجمه حمید احمدی، تهران، انتشارات کیهان.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۱)، پارادوکس امریکا در افغانستان: هویت چنگانه و حاکمیت تقسیم‌پذیر. فصلنامه روابط خارجی، سال ۱۹، زمستان، شماره ۴.

- رفیع، حبیب‌الله (۱۳۹۰)، تاریخ فشرده افغانستان، پشاور، نشر کتابخانه سیار اریک.
- ساسان پور، شهرزاد و درستی، احمد (۱۳۹۰)، ناکامی اصلاحات امان‌الله خان و شکل‌گیری حکومت بچه سقا در افغانستان، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، سال سوم، تابستان، شماره ۸.
- سیمبر، رضا و خاوری، عبدالله (۱۴۰۲)، ریشه‌های اندیشه سیاسی و مذهبی طالبان افغانستان، پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، پاییز و زمستان، شماره ۲۳.
- شفق خواتی، محمد (۱۳۹۰)، نگاهی اجمالی به جریان‌های فکری و سیاسی افغانستان، فصلنامه پژوهش‌های منطقه‌ای، سال سوم، تابستان، شماره ۷.
- فاضلی کیا، لیلا (۱۳۹۸)، حقوق زن در افغانستان دوره امان‌الله (۱۹۲۹-۱۹۱۹)، فصلنامه آفاق علوم انسانی، سال سوم، تابستان، شماره ۲۸.
- قادری، صلاح‌الدین و قسیم، تنویر احمد (۱۴۰۰)، پیامدهای اجتماعی و فرهنگی بنیادگرایی دینی در افغانستان از واکنش به سکولاریسم تا سکولاریسم واکنشی، فصلنامه مسائل اجتماعی ایران، سال دوازدهم، بهار و تابستان، شماره ۱.
- کیومرث، جهانگیر، و حسینی، سیده صدیقه (۱۳۹۳)، دولت‌سازی در افغانستان در رهیافت واقع‌گرایی ساختارگرا، مجله سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی، پاییز، شماره ۳۳.
- مرادی، بهروز (۱۳۹۲)، بنیادگرایی اسلامی و پست مدرنیسم، فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی ایران، سال سوم، بهار، شماره ۸.
- موسوی سنگلاخی، سید علی (۱۳۸۸)، تاریخ تحلیلی افغانستان از ظاهرشاه تا کرزی، پاکستان، انتشارات میوند.
- هادیان، حمید (۱۳۸۸)، ضعف ساختاری دولت-ملت در افغانستان، فصلنامه راهبرد، سال ۱۸، تابستان، شماره ۵۱.

References

- Abdulla, H. K. M. (2021), The Saur Coup (27 April 1978) in Afghanistan A Study of Political History. Halabja University Journal, 6(1), 132-151.
- Agwani, M. S. (1980), The Saur revolution and after. International Studies, 19(4), 557-573.
- Ahmadi, Fatemeh (2020), An Investigation into the Political and Social Participation of Women in Afghanistan. Islamic Studies of Gender and Family Quarterly, Vol. 3, Spring & Summer, No. 4. [In Persian].
- Bahoosh Fardeqi, Mahmoud & Zangeneh, Peyman (2016), A Study of Nation-State Building in Post-Cold War Afghanistan (with Emphasis on International, Regional, and Domestic Dimensions), Politics Quarterly, Vol. 3, Spring, No. 9. [In Persian].
- Barfield, T. (2012), Afghanistan: A cultural and political history. Princeton University Press.
- Burr, V. (2013), Social Constructionism (2nd ed.). Routledge.
- Chua, A. (2014), The Promise and Failure of King Amanullah's Modernisation Program in Afghanistan. The ANU Undergraduate Research Journal, 5, 35-49.
- Collins, A. (2014), Contemporary security studies. Oxford University Press.
- congress.gov(2024), Terrorist Groups in Afghanistan. , Availabe at: <https://www.congress.gov>.

- gov/ file:///C:/Users/71580/.
- Dehshiar, Hossein (2012), The American Paradox in Afghanistan: Multiple Identities and Divisible Sovereignty. *Foreign Relations Quarterly*, Vol. 19, Winter, No. 4. [In Persian].
 - Dekmejian, Hrair (2011), *Contemporary Islamic Movements in the Arab World: A Study of Islamic Fundamentalism*. Translated by Hamid Ahmadi. Tehran: Kayhan Publications. [In Persian].
 - Elham, M. B., Samimi, S., & Nazari, M. J. (2023), The three big wars between Afghanistan and England. *Sprinj Journal of Arts, Humanities and Social Sciences*, 2(08), 10-25.
 - Eslami, R., & Rahimi, W. (2024), The Antagonistic Conflict between Tradition and Modernity in Afghanistan and the Violent Outcome (1919–1929), *Central Eurasia Studies*, 17(1), 27-52.
 - Fazeli Kia, Leila (2019), Women's Rights in Afghanistan during Amanullah's Era (1919–1929), *Afagh-e Human Sciences Quarterly*, Vol. 3, Summer, No. 28. [In Persian].
 - Fremont-Barnes, G. (2014), *The Anglo-Afghan Wars 1839–1919*. Bloomsbury Publishing.
 - Galeotti, M. (2021), *The Panjshir Valley 1980–86: The Lion Tames the Bear in Afghanistan* (Vol. 369), Bloomsbury Publishing.
 - Ghani, A., & Lockhart, C. (2008), *Fixing failed states: A framework for rebuilding a fractured world*. Oxford University Press.
 - Gouttierre, T. E. (2012), What History Can Teach Us about Contemporary Afghanistan. *Education About Asia*, 17(2),
 - Green, N. (Ed.). (2016), *Afghanistan's Islam: From conversion to the Taliban*. University of California Press. <https://doi.org/10.1525/luminos.23>.
 - Hadian, Hamid (2009), Structural Weakness of the Nation-State in Afghanistan. *Rahbord Quarterly*, Vol. 18, Summer, No. 51. [In Persian].
 - Hall, S. (2016), Cultural Identity and Diaspora. In P. Williams & L. Chrisman (Eds.), *Colonial Discourse and Post-Colonial Theory: A Reader* (pp. 392-403). Harvester Wheatsheaf.
 - Halliday, F., & Tanin, Z. (1998). The communist regime in Afghanistan 1978–1992: Institutions and conflicts. *Europe-Asia Studies*, 50(8), 357-380.
 - Haris, Fawzia. (2017), *Afghan Modern: The History of a Global Nation*. Harvard University Press.
 - Hollifield, T. (2013), *History of Afghanistan*. Defense Intelligence Agency US, Report.
 - Human Rights Watch. (2009), *We have the promises of the world: Women's rights in Afghanistan*.
 - Irwin, L. G. (2009), Reforming the Afghan National Police. *Joint Forces Quarterly*, 52, 72.
 - Kalinovsky, A. M. (2011), *A long goodbye: the Soviet withdrawal from Afghanistan*. Harvard University Press.
 - Katzman, K. (2011), *Afghanistan: Post-Taliban governance, security, and US policy*. Congressional Research Service.
 - Kayoumarth, Jahangir & Hosseini, Seyyedeh Sedigheh (2014), State-Building in Afghanistan: A Structural Realist Approach. *Faculty of Law and Political Science Journal*, Fall, No. 33. [In Persian].
 - Khurasani, E. (2023), Nation Building Elements in Afghanistan. *Journal of Humanities and Social Sciences Studies*, 5(3), 46-54.
 - Lee, P. (2010), *The Social Construction of Identity: Social Psychological Perspectives*. Oxford University Press.
 - Moradi, Behrooz (2013), Islamic Fundamentalism and Postmodernism. *Iranian Journal of*

- Sociological Studies, Vol. 3, Spring, No. 8. [In Persian].
- Mousavi Sanglakhy, Seyed Ali (2009), An Analytical History of Afghanistan: From Zahir Shah to Karzai. Pakistan: Maiwand Publications. [In Persian].
 - Musleh, W. (2023), Administrative Law Initiatives And Reforms. Ohio Northern University International Law Journal, 1(1), 5.
 - Qaderi, Salahuddin & Qasim, Tanvir Ahmad (2021), The Socio-Cultural Consequences of Religious Fundamentalism in Afghanistan: From Reaction to Secularism to Reactive Secularism. Iranian Journal of Social Issues, Vol. 12, Spring & Summer, No. 1. [In Persian].
 - Qayum, H., Shah, Z., & Alam, J. (2017), Afghanistan in the historical perspective. Global Political Review, 2(1), 46-53.
 - Rafi', Habibullah (2011), A Concise History of Afghanistan. Peshawar: Eric Mobile Library Publications. [In Persian].
 - Rajabi, F. (2013). The reasons for the existence of fundamentalism in Afghanistan. Available at: <https://citeseerx.ist.psu.edu/document?repid=rep1&type=pdf&doi=16980d4e-b6a08a084e7cf204f818cc623e7e7cca>.
 - Rubin, B. R. (1996), Afghanistan: the forgotten crisis. Refugee Survey Quarterly, 15(2), 1-35.
 - Rubin, B. R. (2004), Crafting a constitution for Afghanistan. Journal of Democracy, 15(3), 5-19.
 - Ruttig, T. (2016), Who Was King Habibullah II? A query from the literature. Available at: <https://www.afghanistan-analysts.org/en/reports/context-culture/who-was-king-habibullah-ii-a-query-from-the-literature/>.
 - Sasanpour, Shahrzad & Dorosti, Ahmad (2011), The Failure of Amanullah Khan's Reforms and the Formation of Bacheh Saqqao's Government in Afghanistan. Islamic History Studies Quarterly, Vol. 3, Summer, No. 8. [In Persian].
 - Schurmann, F. (1962), The Mongols of Afghanistan: An ethnography of the Moghòls and related peoples of Afghanistan. The National Library of Israel. Retrieved from <https://www.nli.org.il>.
 - Shafaq Khawati, Mohammad (2011), A Brief Overview of Intellectual and Political Movements in Afghanistan. Regional Studies Quarterly, Vol. 3, Summer, No. 7. [In Persian].
 - Simbar, Reza & Khavari, Abdullah (2023), The Roots of the Political and Religious Thought of the Afghan Taliban. Iranian Journal of International Politics, Fall & Winter, No. 23. [In Persian].
 - Stanikzai, A., Shinwari, F. G., & Hemat, T. (2022), Introduction to Ghazi Amanullah Khan's Administrative and Economic Reforms. American Journal of Social Development and Entrepreneurship, 1(1), 17-21.
 - Wafayezada, M. Q. (2023), Hybrid extremism: ethnonationalism and territorialized Islamic fundamentalism in Afghanistan. The Review of Faith & International Affairs, 21(3), 7-21.
 - Williams, B. G. (2014), Afghanistan after the Soviets: From jihad to tribalism. Small Wars & Insurgencies, 25(5-6), 924-956.
 - Yousaf, M., & Adkin, M. (2017), The Battle for Afghanistan: The Soviets Versus the Maja-hideen During the 1980s. Casemate Publishers.
 - Zia Ul Haq. (2023), Modern Western Thought and Islamic Reformism: Intellectual Challenges, Prior Discourse, and Future Prospects. Religions, 14(3), Article 3. <https://doi.org/10.3390/rel14030308>.